



گلچهره داستانی واقعی در مورد سینما

نسل فردا در شماره امروز خود نوشت: هشتمین فیلم وحید موسائیان فیلمی تاثیر گذار و عمیق همراه با پیام های متعالی فرهنگی و اجتماعی است. گلچهره یکی از بهترین فیلم هایی است که در سال های اخیر درباره فرهنگ تولید شده است. به علاوه این فیلم تا امروز بهترین فیلم وحید موسائیان به حساب می آید و نقطه عطفی در کارنامه فیلمسازی محسوب می شود. گلچهره داستانی واقعی در مورد سینما است. سینما در یکی از عقب مانده ترین کشورهای جهان، موسائیان به خوبی برداشت ها و باورهای غلط مردم جهان سوم را در مورد رسانه ها و محصولات فرهنگی و هنری در جدیدترین فیلم اش به تصویر کشیده است.

داستان سینمادار قدیمی کابل

داستان فیلم گلچهره در مورد اشرف خان (مسعود رایگان) سینمادار قدیمی کابل است که بعد از سقوط دولت کمونیستی نجیب الله و تسلط مجاهدین بر افغانستان می خواهد سینمای خود را که «گلچهره» نام دارد بازسازی کند. اشرف خان برای بازسازی سینمای قدیمی خود با وزیر فرهنگ وقت و سالار (افشین هاشمی)، و مسئول فیلمخانه ملی افغانستان وارد مذاکره می شود و هر یک از آن ها به نوبه خود برای بازسازی سینما «گلچهره» به اشرف خان یاری می رسانند، اما یکپارچگی دولت با سر بر آوردن شورشیان طالبان از بین می رود و دوباره آشوب و جنگ داخلی در افغانستان به راه می افتد. اشرف خان در این میانه از وزیر فرهنگ افغانستان می خواهد تنها از او حمایت کنند. در این میانه عبدالقادر (حسین محب اهری) که یکی از رهبران متعصب افغان است نزد اشرف خان آمده و به او اعلام می کند که هرگز اجازه نمی دهد او با راه انداختن سینما «فساد» را در میان جوانان جامعه تبلیغ کند. اما اشرف خان از این گونه حرف ها هیچ هراسی به دل خود را نمی دهد و با مدد و همراهی سالار و دکتر (لادن مستوفی) تصمیم می گیرد تا آپارات قدیمی سینما را تعمیر کند. رخساره آدرس یکی از دوستانش به نام گودرز (هدایت هاشمی) که در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مشهد کار می کند و متخصص تعمیر انواع آپارات سینما است را به اشرف خان می دهد و اشرف خان برای یافتن گودرز راهی مشهد می شود. او در مشهد گودرز را راضی می کند که برای تعمیر آپارات کهنه سینمایش به کابل برود و بعد از توافق گودرز آن ها راهی کابل می شوند.

تعمیر آپارات قدیمی سینما

گودرز بلافاصله بعد از رسیدن به کابل مشغول تعمیر آپارات قدیمی سینما می شود و انشرف خان و سالار نیز به سایر امور سینما رسیدگی می کنند. سرانجام بعد از تعمیر آپارات سینما روز افتتاح سینما فرا می رسد و با حضور وزیر فرهنگ افغانستان و برخی از مردم، فیلم بایسیکل ران در سینما «گلچهره» به نمایش در می آید. گودرز و دکتر رخساره از آپارات خانه مشغول تماشای فیلم هستند که ناگهان بمبی منفجر شده و سینما ویران می گردد. انشرف خان از این واقعه شوکه شده و همچنان مات و مبهوت در سالن سینما نشسته است. گودرز و دکتر رخساره انشرف خان را به منزل سالار می برند و همگی در آن جا مخفی می شوند. شورشیان طالبان اعلام کرده اند که هر سه آن ها را به سختی مجازات خواهند نمود. عبدالقادر رهبر شورشیان سراغ سالار که از اقوام وی است رفته و به او می گوید که باید تمامی فیلم های فیلمخانه ملی افغانستان را به وی تحویل دهد تا او آن ها را بسوزاند. سالار این حرف را با بقیه در میان می گذارد و به کمک دکتر رخساره و گودرز بسیاری از فیلم ها را در اتاقکی امن مخفی می نمایند. فردای آن روز عبدالقادر برای سوزاندن فیلم ها به فیلمخانه ملی افغانستان می رود.

شورشیان طالبان

بعد از سوزاندن فیلم ها انشرف خان برای رهایی گودرز به خانه فرهنگ و هنر ایران در کابل مراجعه می کند که شورشیان طالبان وی را شناسایی کرده و دستگیر می نمایند. دکتر رخساره و سالار نیز شاهد دستگیری انشرف خان هستند. دکتر رخساره با دیدن صحنه دستگیری انشرف خان تاب خود را از دست داده و به سمت اتوموبیل شبه نظامیان می دوید که آن ها وی را نیز دستگیر می کنند. عبدالقادر انشرف خان را در سینمایش به جرم فساد و فحشاء گلوله باران کرده و دکتر رخساره را به اجبار به عقد و ازدواج خود درآورده و او را به جمیع همسران اش اضافه می نماید. از طرفی گودرز هم که چاره ای ندارد به اجبار در خانه سالار زندگی می کند. چند ماه بعد فرزند دکتر رخساره متولد می شود و وی او را «گلچهره» می نامد. سال ها بعد هنگام حمله نیروهای ناتو به افغانستان شورشیان و رهبران شورشی از جمله عبدالقادر ناچار به فرار می شوند و دکتر رخساره و گودرز و سالار در مرکز ملی فیلم افغانستان همدیگر را بعد از سال ها ملاقات می نمایند و هر یک با اندیشه مشترکی که در اذهان خود دارند به تخریب دیوار مکانی که فیلم ها را در آن جا مخفی کرده بودند می پردازند.